

أَفَوْضَلُ أَمْرٍ إِلَى اللَّهِ

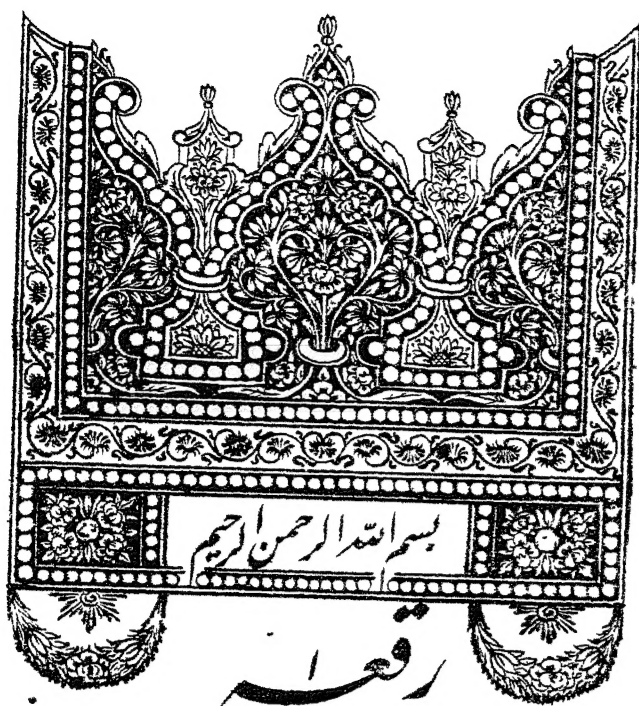
الحمد لله ولله الحمد ان تصنیفات نعمت خان عالی النسخه عجیب و غریب است

وَمَا تَشَاءُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ

در بیت سلطنت که منوچهره سونگر در السله هجری است

مطبعة خیریه خیریه خیریه خیریه خیریه

در اراضی و آبادانی
و احداث راه آهن
و احداث راه ترانزیت
و احداث راه ترانزیت



حکیم علی الاطلاق از دآر الشفاء رحمت و نسخه کامل الصناعت
قدرت موجب خلق کل فی الارض و اوصیای مبدی و یایان حب معشوق
حب شیدا خیال و یرقان سو بقیلکمان اتی ابکا فور صبح و صیال
کلو خال و بس ابیا قوتی لب مطلوب خفقان دل ناخسته عشق آبشوار
خنده و دمان نای محبوبه مای خولیا می گمان از المعجون خج حن جفت
و طرش سخن ناشنا یا از جمل اضحی و سور القینیه کینه و لانرا بشیر با
گرشید صفای محبت ایمن و مستحقان بر سر بدوار الکرم خنده محبت
سینه صفای محبت ایمن و مستحقان بر سر بدوار الکرم خنده محبت

چرخ در آید سر کبریا زین
چرخ در آید سر کبریا زین

چنانکه در خواب دیدم
 که در خواب چنانکه ناله کردی ای دلخواه
 و خواب سرور کنایات است
 صبح باشد غنچه‌ها را
 بینما او که
 بوس نمود بر لب
 بهشتی با دوزخ و آتش
 درین حال تو کمال خلقت
 اول در جای کمال است یا خواجه
 قلب تباری لیا و اخلاص
 جز در دو جاو

و دل افسردگان الم را به مفتح نشاط و جگر خشکان غم را
 بمفتح انبساط و مصر و عان کفر را بعطیة الله ایمان و یقین و
 مفلوج اعتقاد و مستضعف امارا لا اصول دین و دوار
 مردم سرگردان را بمنج بخیرت شکستگان از طاق ل افتاده
 بومیاخی نغیرت و نسیان بهوشی و دستان را به بلاد گرم خونی
 و فاداری و سبابت غفلت بهوشان را بعطیة خیر بهیاری و
 سهر شب زنده داران اندیشه زلف و کاکل را به بنفشه خطا بخت
 و ضعف دل به چو انرا به گلقد لب شیرین و دمه عاشقانه را
 به توتیای عمار مقدم یار و صد ه رزق فقیران را بشربت
 و نیار و مقبوضان فلاس را بفلوس و درمندان قناعت را
 به مشتی سبوس خنجر حدقه تنگ چشمان را بجوهر سه مرتبه
 عطش کاذب حریران را بصبر و قناعت و سکنه خاموشان
 حرف خیر را بکشون قیال سخن بزیان گوینان را بطباخچه
 دندان شکن رعایت مسرفان درم را بفض سنگدستی و غشیمان
 بستر عدم را بجای العالم هستی کجها انرا برات السی دل با صفا و
 عیشه خالانرا منحصرا خلاص از بلا حق تعالی بود و تانرا بهیاد
 روزی و بهزال تان بختبران را بجوهر گندم و

و دل افسردگان الم را به مضجح نشاط و جگر خشکان غم را
 بفتح آن بساط و مصر و عان کفر ابعطیته الله ایمان یقین و
 مفلوج اعتقاد و استضعفت امار الاصول وین و دوار
 مردم سرگردان را به نجار حیرت شکسکان از طاق لفتاده
 بومیا می غیرت و نسیان بهوشی و و شانرا به بلاد گرم خوشی
 و فاداری و سبقت غفلت بهوشانرا بعطسه خیز بهیاری و
 شهر شب زنده داران اندیشه زلف و کاکل را به نقشه خطا بخت
 و ضعف دل به جواز را به گلف لب شیرین و دونه عاشقانرا
 به توتیای عجار مقدم یار و دست ه رزق فقیرانرا بشربت
 و نیار و مقبوضان فلاس را بفلوس و دوندان قناعت را
 به ششی سبوس و ضمور حد و تنگ چشمانرا بجواهر سیرمه بخت و
 عطش کاذب حریمانرا بصبر و قناعت و سکنه خاموشان
 حرف خیر را بکشون قیال سخن نهان گویانرا بطباخچه
 و ندان شکن و عاف مسرفان و درم را بقبض تنگدستی و غشیمان
 بستر عدم را بجای العالم مستی کجها را برات سستی دل با صفا و
 عشم خائفانرا بمخلص خلاص انرا بلحاظی بومی بود و تانرا بهیشت
 رو بهی و هنر انان بجهنم انان را به جگر گندم و

نیش رسیدگان افش سنساز بتریاق اربعه چهار آینه روزگار بکار
 و شہوت کا ذہب منہا نرا بجا شکار کمار حذر زنی شعوران را بہ
 قنطور یون فکر دقیق و قوت طلبان اعمال خیر اید آمد التوفیق مقو
 شہوت کم بختان را بجوارش شعور طالع مسعود و مبتلیان دہ فاسد
 بہ محمود و عاقبت محمود معالجہ کناد و ہر یک این شنگان شہرستان کا
 را بہ مقتضای فرا و اہمیت فہوشیفین و فحوائد و کیف صدور قوم
 مومنین صحت کاملہ نصیب گرداناد اما بعد بض منظر صفحہ را
 بہ شرح احوال بیمار دل افکاری متموج لیس از د کہ موج
 در اصطلاح بیان کرد حال اعضا ہر دم و در مہ پیدان انسان ۱۲
 انرییان اسباب و علامات بیمار ریس و خیر ۱۲ ایست
 حاوی بر اعضاء و امراض و اعراضیت کامل از قانون
 تعداد اعراض سرش چون فانوس خیال مبتلا بدوار و از
 ساق پایش مانند شمع رشتہ نمود و اینچہ اش بر چہ چار است
 از باد و درو مندی عیشہ ناک و دش با صند و ہر سبت
 از زخم خم چاک چاک رخسارش بر نیک ماہ بجال رسید
 پیراز کلف و ہرق خاطرش بیان ذرہ آفتاب دیدہ
 در نہایت اضطراب و قلق است کہ لفظی سپید و اغبی سپید در توجہ
 علاج کاوب چہ مہینہ اینفس گرفتار

از رفتار و ساعتی مانند شصت و شش ساعت از رنگ گرد و
 از انقباض از فواید چون قلیل بسوی پر آب چشمش از
 شرفاق بیغمه مانند دیدن حباب و لش چون قطره سیاه
 خفقان رخسارش بزرگ زعفران از یرقان بدنش
 آمد از چون فلک مکیک و بسان کره ناز بشته و پشیم
 چشمش از خمری سحران طغفه چشمش بلالی از دور نمایان
 از چشمش زانو گرد آب و از پریتاب و هم از استسما
 زنی همیشه شک پر آب غذا در فرا جگر آلود
 تر از نصیحت پیر روان آب و در فاقش بفرود آمد از
 صحبت قوم سردان بستر انقباض استخوانها و هلاک
 صفحه مسخر کشیده و گریان بیار و از آن خسته
 جیب گل زرد و زعفران و کبریا و تیره و آلود
 بریدن و رشته پاره پاره انقباض میهای مار و پود
 گردیدن همه حال آن بیمار پریشان روزگار بر بسته
 نفع نا علاجی افتاده و جمعی از اطباء تیمما با او
 علاج قدری نموده او نهاده سبحان الله چه کوفت
 طبیبان که سوزن را از جگر معنی جگر مرکب آن عنبران

[illegible]

اینست که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب

با که جفت شوند غالباً بنابر بیماری صحت دارد و در وضع
 قوت مصرعه یارب نرسد چشم بدی نازکیت را با آ یا
 مزاج لطافت استخراج را چه عارضه ملال آید از درجه
 اعتدال گرداننده و کدام بلای قیامت انگیز ایشان را
 بر بستر و بالین خوابانده و نشاند چه مرض را اقسام است
 اولین سوزا مزاج و تفرق اتصال است و ثانوی ساج
 و مادی در صورت اولی کیفیت فاعله منافی طبع گرا
 نخواهد بود زیرا که حرارت موثر نیست و برودت معار
 نه باقی ماند منفعله ایشان که از وسعت مشرب تر خشک
 ساخته اند از خشکی چتر شوند و از تری برای چه دماغ خشک
 هر گاه تر خشک نباید خشک میتوان کرد و کذا بالعکس و در قسم
 ثانی که تفرق اتصال موقوف بر نحو خط است که آخر
 از آب و شمشیر بیرون نیست یقین که کار بطول و عرض بقناد و
 در عمق خود چه مضایقه آیدیم بر سر مراجن مادی اینهم خالی ا
 در حال نیست اگر مواد فاسده میل با عالی بدن دارد
 چنانچه خود میفرمودند که خمس گفته اند پس چرا انقائ نام حاصل
 و اگر با شغل ریخته با وجود چندین تحریک

اینست که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب

اینست که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب

اینست که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب

اینست که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب

آفتیج چون اخراج نیافت بهر حال در علاج باید کوشید و چون جاب چشم از حیات نتوان پوشید اگر چه دلایل تشخیص قبول و برآز است لیکن بدین بشره و شخته انگافرموده آئینه حیدت اگر بهین استغفار کلی روید بد کافیت والا طعم آب وینا دریا بند که آن نیز غم از قار و رنه نیست پس اگر تلخ باشد یقینکه زهره ترکیده است و این از نام جنگ و یا از آواز تنگ شنیدست و اگر شینیت تحقیق شیران برشته است و این از آژ و نه خوابیدن است و در شق ثانی بیام از ایلوس زمینار شعر گویند و در احتمال او خوف استسقا تا کید کنید که آب ندیند و تخم که حی بومی دولت دنیا با نیای غور و کا بوس نخوت اخلاصند به مقتضای آیه کریمه ^{۱۰} اِذَا حَوَّلْنَا نِعْمَةً مِّنَّا قَالِ اِنَّمَا اَوْفَیْهِ عَلٰی جِلْدِ طَبِیْعِی بِرِقَانِ اشرف و برص و پیه تغییر پذیرفته غایب میشود که سبب غفلت و خدر بلاد است منجر سدر حیرانی و وار سدر گردانی ^{۱۱} و در دجناچه بدیان افاده تصوف مندر است براین که بحران لشه حاجت سلسل نول سماجت است و انتقال لیشرع برودت و بلقوه کجی طبیعت

خرجی پنج شش ماهه . . . است میرود و دیگر سر انجام نموده
 و ای عمده اخراج است اگر چه آن ملا و از وسعت شب
 بهین تمهید واجب است و استه اند که آب را رنگین کنند
 لیکن ملازم معتمد نه قهوه کوفته پارسا را بر که بسته
 با مانست رویانت شد و در حمام و مکان ضرور نیز
 برسانند و نه می خواهر نیت و با سداگر لحه بدل مایختن قهوه
 بدن مباحک نرسد اینها آب و رنگ نمی ماند بکه در و سر پا
 جدا فرزند می دهد ای ازین اندیشهای سندن و
 عکسین است چه سده که انظار شمع نظر حقیقت شناس
 و افشا . . . سبب نہیں جو اب اساس این مخلص لپا
 سپاس را از چه . . . خیال و قیاس فارغ سازند شتی قهوه
 اند یا بنور از روم و نیز بین بین ذلک لا الی یولاً
 و لا الی یولاً است و اندجی برای خاطر خیر اندیش از
 سله و انان مدت کیش قوی داده اند که آن مخدوم
 بملغی بطریق کفاره بین با بل استحقاق رسانند ایفای تدر
 از روم ساقط مبشو و ملا و اقلیلی بطریق بیج بارهین مبلغ
 بدست آورده بکفاره و باید و او با بحسب سله و یو

این عوض از خطای
 این درونی و بیرون
 و اما علم با شعوب
 با فتح گستر
 حامی خویش
 در خطای این
 بودی و از این
 با فتح بی
 و او اما علم
 این کار و در
 و سوزن آن
 و اما علم
 بفتح کات علی
 غایبی یافته
 برادران
 بخوبی ملاقات
 معاصی موز شده
 از تو غرض
 بنده

متوجه فصل
 از اسکی
 از اسکی
 از اسکی

جوابی که در این کتاب است و اعتبار دارد اگر چه نموده
آن ملاذ که بخط مصنف است و اعتبار دارد اگر چه نموده

گسی بخیر و غنیمت است بوجه کفاره کفایت میکند و از
دار و غم بازار هم خاطر بنده جمع است که شلثاقی نمیکند
جمال و زودیده نیست زیرا که شعر فهم است باقیمانده حد فز
گسی رایج حد این گستاخی مگر اینکه خدمه در وقت چینی
حد کنند آخر حکم ترازین که همیشه میزنند نخواهند زیاد و زیاد
است امید که معبود عهد است و نمایند هر نیست و است
ایشانرا جلیس عافیت و قرین عزت برودی ساخته
بهره مند صدق ارادت و فیض بخش حسن ایت ارا

قطعه تهنیت شادی کامکار خان

که خدا شد بار دیگر خان والائزالت با کمال غر و
تکلیف و قار و زرب و زین و از سر نو نو و وصلی چید
تا نقشی نه و بازی چرخ و غا بازش سنار و
گر سنیت و مهره در شش نهفتد که گشادی و دهد و نیزند
تخته از ترس حریفان کعبیتین و زاورای و سفر برداشت
از ساق عروس و مانده آنهم همچنان که روش نمائند و

نقدی که در این کتاب است و اعتبار دارد اگر چه نموده
آن ملاذ که بخط مصنف است و اعتبار دارد اگر چه نموده
گسی بخیر و غنیمت است بوجه کفاره کفایت میکند و از
دار و غم بازار هم خاطر بنده جمع است که شلثاقی نمیکند
جمال و زودیده نیست زیرا که شعر فهم است باقیمانده حد فز
گسی رایج حد این گستاخی مگر اینکه خدمه در وقت چینی
حد کنند آخر حکم ترازین که همیشه میزنند نخواهند زیاد و زیاد
است امید که معبود عهد است و نمایند هر نیست و است
ایشانرا جلیس عافیت و قرین عزت برودی ساخته
بهره مند صدق ارادت و فیض بخش حسن ایت ارا
نقدی که در این کتاب است و اعتبار دارد اگر چه نموده
آن ملاذ که بخط مصنف است و اعتبار دارد اگر چه نموده
گسی بخیر و غنیمت است بوجه کفاره کفایت میکند و از
دار و غم بازار هم خاطر بنده جمع است که شلثاقی نمیکند
جمال و زودیده نیست زیرا که شعر فهم است باقیمانده حد فز
گسی رایج حد این گستاخی مگر اینکه خدمه در وقت چینی
حد کنند آخر حکم ترازین که همیشه میزنند نخواهند زیاد و زیاد
است امید که معبود عهد است و نمایند هر نیست و است
ایشانرا جلیس عافیت و قرین عزت برودی ساخته
بهره مند صدق ارادت و فیض بخش حسن ایت ارا

نقدی که در این کتاب است و اعتبار دارد اگر چه نموده
آن ملاذ که بخط مصنف است و اعتبار دارد اگر چه نموده
گسی بخیر و غنیمت است بوجه کفاره کفایت میکند و از
دار و غم بازار هم خاطر بنده جمع است که شلثاقی نمیکند
جمال و زودیده نیست زیرا که شعر فهم است باقیمانده حد فز
گسی رایج حد این گستاخی مگر اینکه خدمه در وقت چینی
حد کنند آخر حکم ترازین که همیشه میزنند نخواهند زیاد و زیاد
است امید که معبود عهد است و نمایند هر نیست و است
ایشانرا جلیس عافیت و قرین عزت برودی ساخته
بهره مند صدق ارادت و فیض بخش حسن ایت ارا

مستقبل کن از حرف آیین گفت از عجل شد خلق ای عجل الکر
 تعجیل چیست گفت انسان از عجل شد خلق ای عجل الکر
 گفت من استقبل از مال جستم حکم کرد چه دوا حل
 دوا بی خار ج شود و متیکه باشد نصرتین از طبیی
 هم دوائی خواستم نادید و گفت از برودت
 تو پیداست ضعف کلتیشتن ساخت زرعوفی ز
 خولجان و جوزنجبیل و تودشی و دار فضل سعد و
 قسط و جنین گفت نه زینهایم آید بکار از من شود
 چاره قصد و داجین است و کی صد عین چه حمله ام
 رادر کردی تو ای خانه خراب و هم زبان آمد
 بدر از گفتگو هم لوزتین و دخلدار موشگانی
 کار نازاده است و تحت اللفظ و اعطاشته چون
 لما حسین و شد و از این بحبش تاجری از زیر باد و جی حکم
 بار و رفع ساز و شور و شین و باخ و گفت سخن از سنگابی
 شد و سیخ و قافیه ننگ نامده هر و جاجو جیتین و جمع شستن
 حجان دشوار بر من تشیه و پیش ابل و بود تیغ گفتن
 فرض عین و حرف در ساخت مرمیم عقل آنجا گفت
 که از آن لغت بفرستد بزل ای می

موسکاف نباشد بی لذات معانی بکر آن نتوان در درون
که شیرازه کتاب عمر خدام بگسترن سید و رقوم قوت مباحث
از صفحه اوراق زندگانی محو گردیده چون تپشهای تطلیدی چه
قسم حریت این مهر که مروی آزما توانند شد قوت دل و دماغ
جوانی که تا نعل مشرد و طآن است به شهبای مطالع
گلب همه صرف دود چراغ گردیده احوال معنی اذافات
الشروطات المشرطه بعل می آرنند باب ضرب یضرب که
به میزان شباب مطرد بود از که بولیت سن اکنون خود را
په پیچیدگی طول ابل بدوق دامادی پاد در جوانی عروس
چون نخل شلخ در شلخ منشعبه گردن چرا جلوه فصل ضعیف
در آئینه مستقبل محال است فرض کردم که چون شلک
مجدوبه تنهایی میتوانند گذرانید فریاد فیه تا بل صرف از
برای مونس میخواهند لیکن موانست طرف تانی که منحصر
حرکات جوانیست آنرا چه صلاح آن مهربان که چون مصدر
جامد قابل اشتقاق هیچ چهر نماده حیرانم که بهین وق احد
قسم با بلیس جمع خواهند شد هر چند بصدای فاخته طاط لکم
من التسانی فی این مردم موم است فاما هرگاه طرف طاق است که تو

[illegible]

که مخصوص این موضع است در میان نباشد ثبوت الیه
 قُواْ اٰمُوْنَ عَلٰی النَّسْرِ عَلٰی حِلِّ عَرُوسٍ در رسمیت که به بحث
 علم کارزار پیش توان برد اینجا علم حسنی است و کتابهای کثره
 و ناز که تحصیل آن بجز طبع جوان توان آورد و نشان علم از
 ضربت ضرب صیغه امر مکرر کردن است و نحو چون نصب
 پنجمه درام بر مغفول بودن کانیچان که ایت بزرگوار و انان
 شایسته دوری از صحبت پیران شرح جامی آن جام بار
 پیمودنت و منطق لب شوقی شکم آگین کشودن مطهر
 آن لطف دراز است و تفسیر پیوندی چهره خورشید و آفتاب
 نفس و باب و سواد و صفتی تاب درین علم سی و یان است
 و در جاسس همین یکم و ندان عین اسیمات چشم سخنگو
 غا و زشارات از زخمش در آن غنچه و مان است
 عاز حکام و لب خندان عقاید آب بهشت پیش ماندن است
 بهشتی گاه به گاه در پرده خواندن به وضو الصفا
 در مقام سینه صاف است و جام جمیع سائو نای خمره کفا
 بهیچ پنجه نمانی است و دیوان شولت نای که اراخی صفرا
 سطح منطقیان این علم که است گریه سیرین لب سکر

این کتاب است از علم حسنی است و کتابهای کثره
 و ناز که تحصیل آن بجز طبع جوان توان آورد و نشان علم از
 ضربت ضرب صیغه امر مکرر کردن است و نحو چون نصب
 پنجمه درام بر مغفول بودن کانیچان که ایت بزرگوار و انان
 شایسته دوری از صحبت پیران شرح جامی آن جام بار
 پیمودنت و منطق لب شوقی شکم آگین کشودن مطهر
 آن لطف دراز است و تفسیر پیوندی چهره خورشید و آفتاب
 نفس و باب و سواد و صفتی تاب درین علم سی و یان است
 و در جاسس همین یکم و ندان عین اسیمات چشم سخنگو
 غا و زشارات از زخمش در آن غنچه و مان است
 عاز حکام و لب خندان عقاید آب بهشت پیش ماندن است
 بهشتی گاه به گاه در پرده خواندن به وضو الصفا
 در مقام سینه صاف است و جام جمیع سائو نای خمره کفا
 بهیچ پنجه نمانی است و دیوان شولت نای که اراخی صفرا
 سطح منطقیان این علم که است گریه سیرین لب سکر

این کتاب است از علم حسنی است و کتابهای کثره
 و ناز که تحصیل آن بجز طبع جوان توان آورد و نشان علم از
 ضربت ضرب صیغه امر مکرر کردن است و نحو چون نصب
 پنجمه درام بر مغفول بودن کانیچان که ایت بزرگوار و انان
 شایسته دوری از صحبت پیران شرح جامی آن جام بار
 پیمودنت و منطق لب شوقی شکم آگین کشودن مطهر
 آن لطف دراز است و تفسیر پیوندی چهره خورشید و آفتاب
 نفس و باب و سواد و صفتی تاب درین علم سی و یان است
 و در جاسس همین یکم و ندان عین اسیمات چشم سخنگو
 غا و زشارات از زخمش در آن غنچه و مان است
 عاز حکام و لب خندان عقاید آب بهشت پیش ماندن است
 بهشتی گاه به گاه در پرده خواندن به وضو الصفا
 در مقام سینه صاف است و جام جمیع سائو نای خمره کفا
 بهیچ پنجه نمانی است و دیوان شولت نای که اراخی صفرا
 سطح منطقیان این علم که است گریه سیرین لب سکر

[illegible][illegible]

معاشکی صورت است شاید ملازم هر کار درین روزها آئینه پیش
مهربان نمی گذارد و الا چه گنجایش داشت که با وجود مشابه
ایخال خنای ذوق دامادی بسپرد خواجهش می بستند
باری اگر اثر کتاب این امر بصلاح دوستانست ضمیر خود را
بطرف عروس راجع نباید کرد چرا که پیر با جوان از عدم جنسیت
علت ضم نمیشود چنانچه شاعری گفته است **و** در نگار صحبت
پیر و جوان بایکدیگر شاهان مدعا به از کان و تیه نیست
عجب صمد عجب که با وجود آن نه فصل و کمال رعایت
قانون نحو را مرعی نمی دارند میدانند که بقاعده و نحو حاصل میبند
مرفوع میباشد اگر خدام بعنت عدم قوت فی علمه انکه کوب
پای عروس چون کشته پایمال شوند حالت رفعی گجا خواهد آمد
و مفعول را از زبر بودن مکتوب خواهند کرد و حال آنکه مفعول
مکتوب نمیشد و بگرا آنکه چون ضم و او نقیل باشد از من
قاست خم که بعینه مانند ضم دارند از گرا نی بر کنز خوش آینه
دل عروس نخواهند شد پس در نصوت کبریه طبع محبوب بود
چرا فاعده مخبر هم زدن رسم گجا فرود من آنچه شرط
باخت با تو میگویم تو خواه از بنخم پند گیر خواه طلال

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

اگر قوت شاه بخوردن او و به بایه پنهان آمده باشد و اخیل حساست
نیست چه رفیع آن چیست با خلق بهمینا نگردد و الا بدون غنج و
لال معشوق و کنایه بهر هفت عروسانه باضافت وصلت
عروس را مضاف الیه کردن بجاست درین مقام
زیر و زبر بودن پیرو جوان چون اعقاب استعلیق ناخوش
نام را بر پیری آن مهربان بسیار رحم می آید درین وقت
که از فرسودی عمر بختارت چشمه را پاک و رست بفره اولنگ
مینمایند خدا نخواسته اگر شبهار فاخته بود هم قوت فاعده
بیاثمالی عروس سالت بخشی ایستاده و بیسبب خادق بخون
حقه کند تاب آن چه قسم نخواهند آمد و آن چند شیشه
شربت قند و کدابه که برسم ملازمست بزم که خداست
بمراه خواهند بر و آن وقت همه درین غش
آن مهربان خواهد شد و همانان مجلس ستادی همه از
یک پیاله شربت محروم خواهند ماند حرف دوستانرا اگر
گوش کنند این دو سپه میسه که از بدید چند کتاب بدست آورده
زینهار درین مصرف بجا خرج نکنند که از مناسب
صحبت زود بطلایق رخصت خواهند شد

[illegible]

۱۲
 معقول و عاقل
 مصطلح عنوان و در پیش باشد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ایضا حضرت سید زکریا و اهل کمال ۱۰ ع و نور محمد بن اسماعیل و اهل کمال ۱۰ ع
نقد شده و در بر حضرت محمد بن اسماعیل و اهل کمال ۱۰ ع

و چون در آنوقت ادای کاین ضرور خواهد شد خدام که
جز گنبد دستار بر سر و بجه و عصا در دست هیچ چیز ندارند
این ادای دین از کجا خواهند نمود مگر عروس محاسن مبارک
گنده هر موی آنرا بجای در هم شمار کنند ممکن است که به تغییریت بجله
خود باز آمده حیل نشینی کنج عزت اختیار نمایند و الا تدبیر دیگر تصو
نست و در غل عمیکه هست از نقصان همین چند میسه است که بسا
سراخجام صرف شده و الا ازنی کسی بچه های علی هیچ پروا
نیست چرا که خدام از عدم قوت منفعله هیچ غم رسوائی بهم
ندارند بهر کیف درین مقام بجای دامادی او ستادی
عروس بسیار خوش نام است اگر قبول نمایند باقی مختار اند فقط
رقعه آخری بتداحمد که درین آوان سعادت نشان
همت و الا نهمت حضرت خلیفه زمان بوجب تشاکر الکهار
و المنا فین برافرا اعدام صرف است و عنان شح
بینانش به مقتضای قائلوا الذین لا یؤمنون باستیصال
با عینان عاقبت تباه معطوف بهر خطه الفخیمه می اند
مهر لب نماید ربانی می وزد که گل اند
گلستان نوید ریخته من یثا کر کشاید

و هر لحظه از مطلع آفتاب سبحانی میتابد که ظلمت کفر را
 بفضوای قُلِّ جبار احمق و زندق الباطل از روی زمین زوداید چندان
 امداد الهی که بجز و اراده حضرت شایسته شاهای بودای کریمه
 سَنَلَقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ سِرَّوَهُ كَفَارِ يَعْنِي
 سوارای یعنی شمار را از پستی در آورده محض استماع صیت
 قاتلو آتشگیران کافه که از پیشگاه خلافت سیده جهان قرار
 ترجیح داده که از عالم بزرگ رفته نارنج فوت آن مقوم عذاب
 شدید مکتوب است و سال فناء آن مردود کافری جهنم است محسوس
 رقع غریب من شتی نیشکر کیا اگر بر و نیل گذر کند مصریان از فرط
 حلاوتش انگشت حسرت بندان گرفته لذت یابند رسید به تکلف
 چنین شتی بر رویای شو عمو نموده بود و الا از آب و شن تراش
 که آبش از شهد و شکر شیرین تر میگردد و زی تعجب که هر قسم این شکم
 با آنکه شکننده نیست در شکستن و فنی قند صد جا که بسته و
 بسی تحیر که نیشکری دیگر از نعیبت لذتش خنجر بر میان از زمین رسته
 مزرع این نیشک که از زمین است که کلام آسمانی
 یعنی آیه سَدَنَّا مَا حَسَنًا وَرَشَانًا اوصادق است
 یعنی این زمین پر و رهر روز زارنده و روزنده با و محمد و آل او

توفیق علی است
 از کربد یعنی یونان تصور آن ۱۱
 و صیای در بستان کربد آن ۱۲
 و صیای کافران
 خوف خود را از زمین
 از برای آرزو داده حاصل می شود
 افکنده میگشت راده فاعل کافران
 الهی باشد از نور الهی باشد
 از کربد یعنی یونان تصور آن ۱۱
 و صیای در بستان کربد آن ۱۲
 و صیای کافران
 خوف خود را از زمین
 از برای آرزو داده حاصل می شود
 افکنده میگشت راده فاعل کافران
 الهی باشد از نور الهی باشد
 از کربد یعنی یونان تصور آن ۱۱
 و صیای در بستان کربد آن ۱۲
 و صیای کافران
 خوف خود را از زمین
 از برای آرزو داده حاصل می شود
 افکنده میگشت راده فاعل کافران
 الهی باشد از نور الهی باشد

و آل بزرگ آن صلی علیهم
 ۱۲

بهر آنکه این شعر در کتابی است که در دسترس است
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است

بهر آنکه این شعر در کتابی است که در دسترس است
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است

این اشعار منتخبی است از او

بهر آنکه این شعر در کتابی است که در دسترس است
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 ز خاک رگه او سپهر کونیه بر دارم
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 گشتی بویانه باشد که سر کز پس و بجا
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 کار با طره جفا پیشه افتاد مرا
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 نداشت سر نقشه زوایع جنون
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 کاستم همچو بلال از غم دل در بر تو
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 و لم از پیش و اشق که نیکنارم
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 ناله کردم در فراقش نفس سینه
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 نسبت می بود وجود و عدم مرا
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 پیش کس می گفتم که اندک بر خیز
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 یاد از شبی که می کرد وصل باز بود
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 رنگ گلشن زمین طرز گاهش زید
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 خیال از پیشه برین پیشانی زوایا
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 نخواهد که ترک بستی سینه با دل
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 بی تو هر که که تمنای گلستان دارم
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است
 یافت از طرز نگاهش که قرار شدم
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است

بهر آنکه این شعر در کتابی است که در دسترس است
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است

بهر آنکه این شعر در کتابی است که در دسترس است
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است

بهر آنکه این شعر در کتابی است که در دسترس است
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است

بهر آنکه این شعر در کتابی است که در دسترس است
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است

قطعه

بهر آنکه این شعر در کتابی است که در دسترس است
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است

بهر آنکه این شعر در کتابی است که در دسترس است
 و در آنجا که در کتابی است که در دسترس است

منحکات نعمت خان عالی

بسم الله الرحمن الرحيم

مردی دو گانه زن که میان دو چون و رکعت نماز جدائی متصو
 بنو و ختم سوه اخلاص کرده انتظار وقت فرصت فرض عین دست
 انصاف بی آغوش ن عریان خاسته نیت تحریم زنا کرده بود که
 قصار انجوا بیدار گشته تیغ پرداخت فی القوا ان منی نماز غلط کا
 خبردار شده سربا با بعتن است طرح غسل جنابت ناکرده سخت و در
 سر و چهار و قبله آورده بغالطه ادای تهجد دست بر کمر بستن گن
 قیام بر بقعد مقدم داشته چراغ روشن کرد و صلوٰه معکوس نام شروع ا
 قیام و ای سینه بر وایت سراجی دریافت بانگ بلند و کیم ای مرغ بیوت
 قال کبیر ای مقتدر ای لیه کفر و ترویز که خون تو بنگش به مقتدری ریتوم
 جوا ز غازی سحر عورت چگونه صوت بند سحان فی اعظم این کوخ سچو اخترا
 بدم قاعه ندیس و آنفس کمر و کرد و آنعارسی را پاشک عا که گراما کاین

و انما
 مخالف نماز به
 مصلحتی که
 این لفظ
 کلمات
 ای صفای
 مردی که
 غلطی
 کسی که
 سحر
 در قاعه
 و آنفس
 کمر و کرد
 و آنعارسی
 را پاشک
 عا که گراما
 کاین

در نماز
 و آنفس
 کمر و کرد
 و آنعارسی
 را پاشک
 عا که گراما
 کاین

از کثرت نوشتن گناه و صفت جرات سلام آن نماز گذار نمود ظاهر کرد که
مصلی منفرد در وقت تاریک کشف عورت مباح باشد مگر گوشت قبول کرد
اما با سبب شرطی که اگر فردا امام و حینفه که شهادت او در حکم قضاء و قدر
چون تشهد بن سعید و کافی است بخلاف دعوی تو حکم کند میان من
طلانی افع گردد و از روی شکایت که در بیان آن خبر پیشه بود متلاک نشسته
غایب و در وقت مجلس امام شهادت و بعد از ای شجاعت دعا و اجرای شهادت
انها را نموده و فاتحه خیر در خواست کرد امام نام او که عمر بود پرسید و حضرت فرمود
که ای ناپاک مانند مصلیان پاک باطنی هر چند در هنگام پیشین آن است
نماز شام هر دو لایق گشته از گوشه سر اج است بر سر بر و در نذر گفت آ
سر حلقه که مالک از زمین حمیری و گنجه کار شافعی است که اجتهاد است
مخالف اگر اقتضای ایند الامام گوید چون امام سجد و صفت بر یا از مسائل نماز
هم آگاه نشود آیا بقول یکس صاحب ما بعدین نماز پیشه جائز نمیشد امام فرمود
که بقول عمر پیشه باشد زن مستور در عمر جامع و عمر فاروقی نکرده و عمر
چون قیاس مع الفارق ناجائز شود و بحیثیه شرعی فساد و جماعت هر دو
جامعین بصلاح شهرت یا افطار روزه هم بجلوای شیرین گفتا
مسلمانی حافظ قرآن راه رمضان او چند روزه طی کرده بیهودی و
نصرانی هم سفر شد بیگام شام که برای افطار ایل صیام قرض رشید بنو نضر

و قضاة و کرام و علماء و مشايخ و
 و قضاة و کرام و علماء و مشايخ و
 و قضاة و کرام و علماء و مشايخ و
 و قضاة و کرام و علماء و مشايخ و

و اماست شام که آه ای خنایچه
وقت نماز غریب وقت دوازده
و اماست نماز غریب است آن مرد
وین باجم از کناره مسجد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

نقول آراء اینجا
برادران که نام از تقی با صطلک
بود باشند ۱۲ که در این شهر
نقش وزن باشد

ان کتب و نسخہ جو چھپنے سے پہلے مر گئے

بشدت جمع
معنی آمده و فار
جامع
و جامع
معنی
در بیان

۱۳ قولدا افشار بايک بيمه شنگارنه کوردن دروزه کشادن ۱۴

فدوت تضاراکیری که بر روز چون ارباب کفایت اطعام مساکین و شهر پیشه داشت بر سه چون ایام پیش صوم آشنا شمرده قدری نان حلوا تکلیف کرد و از آنجا که آن دو کتابی تیره باطن از صبح کاذب استیسا صادق نبود مطالعه نان حلوا موقوف بفر داشت حافظ لقمه کار که مانه منزل بعید و سی پاره وزه بر نوک بان است نیم شب فی ثبوتی خواند برخاست اول بسم الله از غلبه جوع البقریده را ختم کرده و در سجده بر آید استراحت فتیه بودی بچاه بیدار شده فخر کرد که امشب رواق عظیم حجاب کوه طور دیدم و اسرار کریمه و آعد ناموسی شلشین کنیه فهمیدم نظری گفت بهم سوزن وارد اسن گیر سیحاش گشته برنگ قیبط ابیض اسود سرانز گریبان فلک بر آوردم و شان نزول تیر تیر تیر علینا ما بدین سناز نگویند لنا عیند معلوم کردم حافظ سبحان الدنی سر بی بیده لبلا خوانده فرمود امشب که شش حجب آن چون صلوم شک بریج شمار بود بوصال خاتم الانبیا که از گرسنگی بیرون خاتم و ارنگت شکم می بست و بهر مانند دعای سحری اعرش کرده خوان ^{اللهم انزل علی} یقینی می شست مخصوصم آن حضرت بصلای نکین از اذانم ایام صیام مرا مانند دعای فطام خوانده فرمود که یهودی باموسی نظری با علی حای نب نه می آسان کن و عیسیه رمضان آن پیران شدند نوای معتکف و یحبت بیدار تلک شمره کاهه خوا

این بیله آله در باب و مانند روزه بهری معنی خیر من آلف شهر نمید
 بعد اتباع امر گوا و اشیر تو البصرغت بخواب لاچار بنا بر حکم شارع ند
 اکل چون صوم عید حرام شدم و نان حلوا سحر کرده در میدان خالی گوی د
 بروم احرام مناسک حج بسعی خاتمه نیز قمار عانی
 مغزی که مانند ابل تحری آرست قبله هم آگاه نبود و آبنگ حجاز را در
 پیروه موسیقی نیز بکوش و راه نه گاهی ن مرده ریک از عروس جیل
 میت اندر را در بحر مل می نکاشت و قتی آن پوقت انسکی و زن
 رباعی چارصل را خارج از دایره ربع مسکون می پنداشت اتفاقا
 برای گواهی پیش قاضی حاضر شد مروی اده ام القرا گفت این فاق
 مسوع الشهادت نیست که با وجود استطاعت کج نمی پرد از از
 قدوم محققین به مقصر مانده بدخول طائفیت احکام نمب خانه خود
 مصروف میسازد با آنکه این سنگدل قسوت ایجاد بنگ حجر لاسو
 گسوت ششمین بردارد و از عدم صفای احرام مروی بنده هر چند
 گویم نظر زبان از زبان شراب سر بار گزشته گاهی بحرم قطره رن میگذ
 اعرابی گفت عمر است که مناسک حج بجا آورده و طائف را گم کرده
 قاضی مری با تعی یفت فرم عرفات باید گروا عرابی چون صیدم از خود میدهد
 ز فرم پیر میرسد نور که یوسته بر در عرفات نشست می انداخت با کما از مخرج

این بیله آله در باب و مانند روزه بهری معنی خیر من آلف شهر نمید
 بعد اتباع امر گوا و اشیر تو البصرغت بخواب لاچار بنا بر حکم شارع ند
 اکل چون صوم عید حرام شدم و نان حلوا سحر کرده در میدان خالی گوی د
 بروم احرام مناسک حج بسعی خاتمه نیز قمار عانی
 مغزی که مانند ابل تحری آرست قبله هم آگاه نبود و آبنگ حجاز را در
 پیروه موسیقی نیز بکوش و راه نه گاهی ن مرده ریک از عروس جیل
 میت اندر را در بحر مل می نکاشت و قتی آن پوقت انسکی و زن
 رباعی چارصل را خارج از دایره ربع مسکون می پنداشت اتفاقا
 برای گواهی پیش قاضی حاضر شد مروی اده ام القرا گفت این فاق
 مسوع الشهادت نیست که با وجود استطاعت کج نمی پرد از از
 قدوم محققین به مقصر مانده بدخول طائفیت احکام نمب خانه خود
 مصروف میسازد با آنکه این سنگدل قسوت ایجاد بنگ حجر لاسو
 گسوت ششمین بردارد و از عدم صفای احرام مروی بنده هر چند
 گویم نظر زبان از زبان شراب سر بار گزشته گاهی بحرم قطره رن میگذ
 اعرابی گفت عمر است که مناسک حج بجا آورده و طائف را گم کرده
 قاضی مری با تعی یفت فرم عرفات باید گروا عرابی چون صیدم از خود میدهد
 ز فرم پیر میرسد نور که یوسته بر در عرفات نشست می انداخت با کما از مخرج

این بیله آله در باب و مانند روزه بهری معنی خیر من آلف شهر نمید
 بعد اتباع امر گوا و اشیر تو البصرغت بخواب لاچار بنا بر حکم شارع ند
 اکل چون صوم عید حرام شدم و نان حلوا سحر کرده در میدان خالی گوی د
 بروم احرام مناسک حج بسعی خاتمه نیز قمار عانی
 مغزی که مانند ابل تحری آرست قبله هم آگاه نبود و آبنگ حجاز را در
 پیروه موسیقی نیز بکوش و راه نه گاهی ن مرده ریک از عروس جیل
 میت اندر را در بحر مل می نکاشت و قتی آن پوقت انسکی و زن
 رباعی چارصل را خارج از دایره ربع مسکون می پنداشت اتفاقا
 برای گواهی پیش قاضی حاضر شد مروی اده ام القرا گفت این فاق
 مسوع الشهادت نیست که با وجود استطاعت کج نمی پرد از از
 قدوم محققین به مقصر مانده بدخول طائفیت احکام نمب خانه خود
 مصروف میسازد با آنکه این سنگدل قسوت ایجاد بنگ حجر لاسو
 گسوت ششمین بردارد و از عدم صفای احرام مروی بنده هر چند
 گویم نظر زبان از زبان شراب سر بار گزشته گاهی بحرم قطره رن میگذ
 اعرابی گفت عمر است که مناسک حج بجا آورده و طائف را گم کرده
 قاضی مری با تعی یفت فرم عرفات باید گروا عرابی چون صیدم از خود میدهد
 ز فرم پیر میرسد نور که یوسته بر در عرفات نشست می انداخت با کما از مخرج

بجندۀ فی اختیار حلیم و او تا شد و گفت که ای شیخ حلاج
سنگسار کردنت چون می جبار و حبست ای بسان قربانی
تقلید بعید که در کمر دنت خالی از ثواب نیست ز مزم چای است
چون خندان لیلی عجب بلاحت مشهود و عرفات صحرای معروف
ماند مجنون خانه پر از از زرد و دیوار و در اعرابی جامه ترا از چهل
از گاو زوری جانب تو جیتو چه شد که آن پر کبر ز مزم نام چه طوط
و دواع برین برین و رفته آب گشته و آن باغ نسیمی عرفات باغ خیر
لطیفه محبوسه مضامین بد آنی میشم پای می مشرب نادا
از پشت بام قدری آب بر عارف جام خیرت مولوی تیر آشنا که
مسائل عینی روایات محیط یاد داشت از راه تقوی جبارت با
باجرای آن آب مشکوک مقید شد آنفا چشمه مطلق که قناری گشت
عورت نیک میدانت بر طبق مسئله کل آنرا تیر شمع آینه بروی
بر خاک بخت و گفت این آب از چشمه است که پایان قله کوه
میتوان لطیف و از چاه است که ماروت و ماروت را باران از آسمان
فرود آورده مانند دود برین گلو بست مولوی فرمود که مضامین ندارد
انحوص که که مجمع علیه محول علما را در انهر است که از ده درده بود و
مجمع معانی ابکاری از فقها رو آیه که مانند مجمع اخیر

بجندۀ فی اختیار حلیم و او تا شد و گفت که ای شیخ حلاج
سنگسار کردنت چون می جبار و حبست ای بسان قربانی
تقلید بعید که در کمر دنت خالی از ثواب نیست ز مزم چای است
چون خندان لیلی عجب بلاحت مشهود و عرفات صحرای معروف
ماند مجنون خانه پر از از زرد و دیوار و در اعرابی جامه ترا از چهل
از گاو زوری جانب تو جیتو چه شد که آن پر کبر ز مزم نام چه طوط
و دواع برین برین و رفته آب گشته و آن باغ نسیمی عرفات باغ خیر
لطیفه محبوسه مضامین بد آنی میشم پای می مشرب نادا
از پشت بام قدری آب بر عارف جام خیرت مولوی تیر آشنا که
مسائل عینی روایات محیط یاد داشت از راه تقوی جبارت با
باجرای آن آب مشکوک مقید شد آنفا چشمه مطلق که قناری گشت
عورت نیک میدانت بر طبق مسئله کل آنرا تیر شمع آینه بروی
بر خاک بخت و گفت این آب از چشمه است که پایان قله کوه
میتوان لطیف و از چاه است که ماروت و ماروت را باران از آسمان
فرود آورده مانند دود برین گلو بست مولوی فرمود که مضامین ندارد
انحوص که که مجمع علیه محول علما را در انهر است که از ده درده بود و
مجمع معانی ابکاری از فقها رو آیه که مانند مجمع اخیر

بجندۀ فی اختیار حلیم و او تا شد و گفت که ای شیخ حلاج
سنگسار کردنت چون می جبار و حبست ای بسان قربانی
تقلید بعید که در کمر دنت خالی از ثواب نیست ز مزم چای است
چون خندان لیلی عجب بلاحت مشهود و عرفات صحرای معروف
ماند مجنون خانه پر از از زرد و دیوار و در اعرابی جامه ترا از چهل
از گاو زوری جانب تو جیتو چه شد که آن پر کبر ز مزم نام چه طوط
و دواع برین برین و رفته آب گشته و آن باغ نسیمی عرفات باغ خیر
لطیفه محبوسه مضامین بد آنی میشم پای می مشرب نادا
از پشت بام قدری آب بر عارف جام خیرت مولوی تیر آشنا که
مسائل عینی روایات محیط یاد داشت از راه تقوی جبارت با
باجرای آن آب مشکوک مقید شد آنفا چشمه مطلق که قناری گشت
عورت نیک میدانت بر طبق مسئله کل آنرا تیر شمع آینه بروی
بر خاک بخت و گفت این آب از چشمه است که پایان قله کوه
میتوان لطیف و از چاه است که ماروت و ماروت را باران از آسمان
فرود آورده مانند دود برین گلو بست مولوی فرمود که مضامین ندارد
انحوص که که مجمع علیه محول علما را در انهر است که از ده درده بود و
مجمع معانی ابکاری از فقها رو آیه که مانند مجمع اخیر

در سیلاب شوق بوس کنار چون آب سحر از سر گذشت بود و تو خسته
 خاسته باری به بل سندی الکفا کرده غل میگرددی آن گوهر را به یمن
 ریحان داد و از این میان از در صدق حم و قطره میرخی که اسفند کجاست
 روانه و ملا ساعی خواص از از روی تعمق دم فرو برده گفت ای خطا
 نند ما این حمت مایه پاک که بکاران و انجی جنایت بعین عفو گناه
 ناکار ان اگر بکتابی کل نشود عرض کنم و من از خول علما شنیده ام
 مایه و بهنگام عبور در محیط خمری دیده که قاضی ابو یوسف که عرق حمت
 را که کرده شمرده مالک گفت زنی تقوی و بهارت چون آب جبار
 شبهه قیل و قال و بی دلیل و اشارت بی موقع مانند قبله بعد از انزال
 به مولوی از وسعت مشرب در کشف عورت بیگانه دعوی مالکته
 را نظر دارد و تنگی مذرب و احتیاط در مقدمه آب چون حنیفه لازم می آید
 شیخ حرمت زنا که مانند حرمه مرقم مطلق بل مشهور است بر طایفه
 ندانسته که ابیت نامه غزل را که لسان آب مشکوک نادرست و مختلف
 نیست دستور بعل انکاشه کیفیت محاسب جامی و
 سرشار محبتی بیع البهار خلافت یعنی تجار حساسات و باقی
 عالم آب در خط جام اقامت داشت که روزانه شیشه و چانه می خورد
 نیمی شکست شبا نگاه بجای کج شرب در کباب یخیت به کام

این کتاب به جهت شوق بوس کنار چون آب سحر از سر گذشت بود و تو خسته
 خاسته باری به بل سندی الکفا کرده غل میگرددی آن گوهر را به یمن
 ریحان داد و از این میان از در صدق حم و قطره میرخی که اسفند کجاست
 روانه و ملا ساعی خواص از از روی تعمق دم فرو برده گفت ای خطا
 نند ما این حمت مایه پاک که بکاران و انجی جنایت بعین عفو گناه
 ناکار ان اگر بکتابی کل نشود عرض کنم و من از خول علما شنیده ام
 مایه و بهنگام عبور در محیط خمری دیده که قاضی ابو یوسف که عرق حمت
 را که کرده شمرده مالک گفت زنی تقوی و بهارت چون آب جبار
 شبهه قیل و قال و بی دلیل و اشارت بی موقع مانند قبله بعد از انزال
 به مولوی از وسعت مشرب در کشف عورت بیگانه دعوی مالکته
 را نظر دارد و تنگی مذرب و احتیاط در مقدمه آب چون حنیفه لازم می آید
 شیخ حرمت زنا که مانند حرمه مرقم مطلق بل مشهور است بر طایفه
 ندانسته که ابیت نامه غزل را که لسان آب مشکوک نادرست و مختلف
 نیست دستور بعل انکاشه کیفیت محاسب جامی و
 سرشار محبتی بیع البهار خلافت یعنی تجار حساسات و باقی
 عالم آب در خط جام اقامت داشت که روزانه شیشه و چانه می خورد
 نیمی شکست شبا نگاه بجای کج شرب در کباب یخیت به کام

از میان داشت گفت ای میدان جسم کنه تازو ای شیشه سست
و از بر بد خشک میتاز اگر چه هم مصاحبت اتفاقی ظرف این کج صله
بجوشی تغیر باشد شیر که چه فلا اینک است نابا خود و ارم الطیج
باشم اجتهاد و طریقی در عدم نظیر این جان پنی هر زده کجا جان طلا
زن که به پشتی بودن حجاج تعلیق و بعد رجوع علماء تصحیح و کنایت
گردند که این خانه بهیمت احتیاطاً تفریق واقع شد طریقی بعد اطلاق
فتویٰ انسک علیک و حکایت نوشته گفت منگو خود در اینجا جمع نگذار
که در محله محله اگر قاضی احیاجات حجاج سفاک را از سخن اینم عذاب بحقیق
آزاد کرده داخل جامعه زوجه هم خود عین ساخت مرا به امری طی بشبیه و
نخواهد و لطیفه مولانا جامی ملا فرید طلبة شاعر زوری
عبدالرحمن می بر علی شیم مجروح عه اخلاق حسن سلطان حسین بن شیشه
که قاضی ملا فرید نام کرده ملائی مجرب مجلس اربعی میدفیه ساخت سلطان
نامر زبان درده را بامع و جوارح اسباب شد ملا فرید که خود را
ببرایان فانی شیر و سبقت کرده گفت که طریقی الانیان نریز و لا
عن انجلی صورت بند و صورت شجره موباهود و میوه صلیب و
بروز شاعر می که گفت شاعر می مع خلیفه بعد از قصید برده صلیب عجم
حجر آینه یافتار و بود آن حجر نیک مانند انفس این که بر شیشه لاله الامطر

شماره ۱۰۰۰
روزنامه ۱۰۰۰
۱۰۰۰

این کتاب در بیان
 و بیان مصورین باج میگرفت و طرازان قصه مصری شکرنگ
 بسا جان شیه قدیم شرح و قایق نوشته باز از مشی خطائی می شکست عاخر
 منتقش که پوشیدنی نبود از روی ادب چون غلاف کعبه پوشیده حیرتی آ
 اطفافه انشا کرد که باغچه ده این عمر مندرست هموزن بیت العنکبوت همانا
 اهل کتاب زما جان بلیت بود باشد والا برین دینی اسم خاتم الانبیاء
 رسول سعدی گماشت جواب ظریفی یکی از شعرای جهل شعاع
 شاعری مهمل گوی که بکافری نظمی فکر خسته خود را چون پنجه مر جان بکشت
 زگینی میزد و او بهی مضامین جسته دیوانه بایر فاریابی در حرم کعبه دروید
 مباح گمان می برد و روی انوری از قصید فخریه بطریق مینوشت که بالما
 با تفسی در ایام حج این خمسه مطلقا که چون مطلع عسجدی پنجه خورشید شهر شهر
 شهرت وارد رنگ طلا به حکاک حجر الاسوه که فرد و هیست مایده ام از روی
 فرخی طالع و پاک عنصری و لست تمیز آن مینا سد حاتم و انامی صاحب
 که دیده ام ظریفی تازه که فرمود این چنین بانه لالی شکستگ اوشه با بک
 که تائب فرم مالش میافت بکجر الاسوه که نقطه انتخاب بیت است در خور و
 پانچ که شکست قیمت نهوده باشد حسن مجمع کی از فضل معدن کفایت
 قافی عایت که در عهد را با بهایت عالمگیری نوخیز علم وانی و کافی و آ
 در آخر خطی واقعات زیادات زعدم احمد تیاج جسته و قافیه بسیار به گاه

این کتاب در بیان
 و بیان مصورین باج میگرفت و طرازان قصه مصری شکرنگ
 بسا جان شیه قدیم شرح و قایق نوشته باز از مشی خطائی می شکست عاخر
 منتقش که پوشیدنی نبود از روی ادب چون غلاف کعبه پوشیده حیرتی آ
 اطفافه انشا کرد که باغچه ده این عمر مندرست هموزن بیت العنکبوت همانا
 اهل کتاب زما جان بلیت بود باشد والا برین دینی اسم خاتم الانبیاء
 رسول سعدی گماشت جواب ظریفی یکی از شعرای جهل شعاع
 شاعری مهمل گوی که بکافری نظمی فکر خسته خود را چون پنجه مر جان بکشت
 زگینی میزد و او بهی مضامین جسته دیوانه بایر فاریابی در حرم کعبه دروید
 مباح گمان می برد و روی انوری از قصید فخریه بطریق مینوشت که بالما
 با تفسی در ایام حج این خمسه مطلقا که چون مطلع عسجدی پنجه خورشید شهر شهر
 شهرت وارد رنگ طلا به حکاک حجر الاسوه که فرد و هیست مایده ام از روی
 فرخی طالع و پاک عنصری و لست تمیز آن مینا سد حاتم و انامی صاحب
 که دیده ام ظریفی تازه که فرمود این چنین بانه لالی شکستگ اوشه با بک
 که تائب فرم مالش میافت بکجر الاسوه که نقطه انتخاب بیت است در خور و
 پانچ که شکست قیمت نهوده باشد حسن مجمع کی از فضل معدن کفایت
 قافی عایت که در عهد را با بهایت عالمگیری نوخیز علم وانی و کافی و آ
 در آخر خطی واقعات زیادات زعدم احمد تیاج جسته و قافیه بسیار به گاه

این کتاب در بیان
 و بیان مصورین باج میگرفت و طرازان قصه مصری شکرنگ
 بسا جان شیه قدیم شرح و قایق نوشته باز از مشی خطائی می شکست عاخر
 منتقش که پوشیدنی نبود از روی ادب چون غلاف کعبه پوشیده حیرتی آ
 اطفافه انشا کرد که باغچه ده این عمر مندرست هموزن بیت العنکبوت همانا
 اهل کتاب زما جان بلیت بود باشد والا برین دینی اسم خاتم الانبیاء
 رسول سعدی گماشت جواب ظریفی یکی از شعرای جهل شعاع
 شاعری مهمل گوی که بکافری نظمی فکر خسته خود را چون پنجه مر جان بکشت
 زگینی میزد و او بهی مضامین جسته دیوانه بایر فاریابی در حرم کعبه دروید
 مباح گمان می برد و روی انوری از قصید فخریه بطریق مینوشت که بالما
 با تفسی در ایام حج این خمسه مطلقا که چون مطلع عسجدی پنجه خورشید شهر شهر
 شهرت وارد رنگ طلا به حکاک حجر الاسوه که فرد و هیست مایده ام از روی
 فرخی طالع و پاک عنصری و لست تمیز آن مینا سد حاتم و انامی صاحب
 که دیده ام ظریفی تازه که فرمود این چنین بانه لالی شکستگ اوشه با بک
 که تائب فرم مالش میافت بکجر الاسوه که نقطه انتخاب بیت است در خور و
 پانچ که شکست قیمت نهوده باشد حسن مجمع کی از فضل معدن کفایت
 قافی عایت که در عهد را با بهایت عالمگیری نوخیز علم وانی و کافی و آ
 در آخر خطی واقعات زیادات زعدم احمد تیاج جسته و قافیه بسیار به گاه

آن بایه عامل صد وینار مشعب از حضرت بوالعزمی ده سیاهی ده ماه مه
ارشاد قاضی نوح خیر القاضی عجبی ابراهیم نام که بحسب آتش فاشی شعله ادر
خود سیویک مانند نار غلیل سرد و بر می انگاشت و گشت ای چون آتش با
شمشیر زباج می پنداشت غلامان حسن الوجه که این مزون کیست و
اما در حالت جمعی جامع می کرد و او نش گمان می برد که این طریقه چون
سماعی خارج جمیع بیشتر و الف و ده را در قصه که کون که نمی بسکوست و داخل
میساخت مانند الف اصلی تقدیم نقطه می ریاب غلام لازم میسازد و
پای از غلامان که صفحه خساره اش مغرب بود و الفات نون بروی او
بدستی استیصال و بدین سخن مرفوع غیر قاضی نو که ای بصفی لصفی موصو
وای نهی منکر معرف و بدان تبسم شرار و قامت سرور قمار بار از نام
بوس کنایه کیسار و دخول بدین قیاس بر اسم حال پیرا که برای انگشت نام رتبه
سیمین پنج نموده مرکب کردن اضافت بیان بنایست اشراق این خط
ای خارجی همه الحار علم است تعریف اسلامی است که عمده اسباب است
فیضله تا بل خذ فی النسب بجای ظرف است تقریر داشته در ظرف لغو غلامان
خلاف قیاس است و گمانی لازمی نسون اگر و متعدایه بهت عین است
بر او مل صرف و وقف کردن بهت و با آنکه مولانا از عزم غیر حله احوال
و دوم از یک باب شمرده بشطر غفلت اسم و جر و فرخای فعال ناقصه یاد کرده

لیکن بعضی صاحب نظران گمان دارند که این
 عامل از نظر اقتصادی و اجتماعی
 در این کشور به نفع مردم است و این
 عامل را می توان به نفع مردم
 در این کشور به نفع مردم
 در این کشور به نفع مردم

[illegible][illegible]

نجم سحر لاط خورده با خراج جفتی از کاغذ رخ
مطلای مشغول شد بعد از آن تا بنجم سید را چه طالع خویش حاصل آن قوم
طلعت آن ماه دیده خود را مانند هفتا حقیقه شد و هیات او را چون فلک
بلوکب لیر نیز روزی بر معانه کرده در تحت الشعاع آن بسان بلال
باریک نام می شد از کاغذ قشقه طلای طالع ماه نو در نزل جبهه یافت و
سیسول بر فرق اس کلید دیده کرده کلامه عقد دلب پنداشت هرگاه
آنگاه ماهی ساعده سحر بکشته ناز ستون رخ می ساخت بنجم را مظهر نور و
وصال اتصال خورشید به جوت می شناخت سعد را ج چشم و ساه
رایج نگاه را بسط شد و بهم سعادت تیر فرکان قوس بر در اقبال گشت
شعری می کامل معطر لطف متقارن دیده و صفر دمان نقطه شمس
متصل فحمه حلقه بینی زوایه معدل البهار نیشت چشم خرم زمرج کشید
فته دو فرامی گشت در عین آن حال پامردی طالع در دو منطقه مریا زده
حجج الشمس القمر می گشت یک ناگاه علامه سیاه بل عراب لیدین قابل بعد الشقین
بیت البهات راج شد و دیگر اجتماع آن میکسر شعنوان البهاتین ده و پا
خاقون قدین اراج فلک جبهه ارتفاع دارد علامه خنثی است مالاکو
جفت کاغذ پوشانید صنایع قوت آن جفت محلی جواب چون شمس عیال کرد
برود خود اگر گرفته و نیز بکشته ترین نکست انر و سیاهی تخمین تحت الارض

نجم سحر لاط خورده با خراج جفتی از کاغذ رخ
مطلای مشغول شد بعد از آن تا بنجم سید را چه طالع خویش حاصل آن قوم

طلعت آن ماه دیده خود را مانند هفتا حقیقه شد و هیات او را چون فلک
بلوکب لیر نیز روزی بر معانه کرده در تحت الشعاع آن بسان بلال

باریک نام می شد از کاغذ قشقه طلای طالع ماه نو در نزل جبهه یافت و
سیسول بر فرق اس کلید دیده کرده کلامه عقد دلب پنداشت هرگاه

آنگاه ماهی ساعده سحر بکشته ناز ستون رخ می ساخت بنجم را مظهر نور و
وصال اتصال خورشید به جوت می شناخت سعد را ج چشم و ساه

رایج نگاه را بسط شد و بهم سعادت تیر فرکان قوس بر در اقبال گشت
شعری می کامل معطر لطف متقارن دیده و صفر دمان نقطه شمس

متصل فحمه حلقه بینی زوایه معدل البهار نیشت چشم خرم زمرج کشید
فته دو فرامی گشت در عین آن حال پامردی طالع در دو منطقه مریا زده

حجج الشمس القمر می گشت یک ناگاه علامه سیاه بل عراب لیدین قابل بعد الشقین
بیت البهات راج شد و دیگر اجتماع آن میکسر شعنوان البهاتین ده و پا

خاقون قدین اراج فلک جبهه ارتفاع دارد علامه خنثی است مالاکو
جفت کاغذ پوشانید صنایع قوت آن جفت محلی جواب چون شمس عیال کرد

برود خود اگر گرفته و نیز بکشته ترین نکست انر و سیاهی تخمین تحت الارض

[illegible][illegible]

آب بنزد الیچر ببرد و در چشمه آنرا بطای از نذر ساعه صبا بکشید
 و منجر حوران بخت بسیار خیال خال با روزی میگردد و ایند و فوق رود و او بلایان
 بر خود بایند و مسلول در عهد او چون تیغ عریان از درد ناله و ضرب می کلا
 مردم بهای فکایض باطل اخلاقی تر بانی رعبه موم و زنگار مفتوح را
 پیشه کاری تدبیر او مطبوع صریح الاثر و صاحب لفعه را دیدن چنین است
 اما اندیشه چینی نافع تر سنگام علاج بر فغانش می ایض بشیرین بافی اصلاح
 طرح سنجیدن دره میخنت و بوقت تدبیر خفجان می ده بیمار را بشهد لطف
 جوشن تدریس و دارا اسک می نکینت محمود اگر حسب الطیلان و دست او
 میخورتا محمود و آنه خال یا ز دست می شست و لیجا اگر علاج سودای خود
 بدال الشفاد او میگردد و برطالع طب یسوی به نیر می جست بیوست مین
 بیمار الاصول نمینج اشجار و میگرد و حریت هوا را بشریت که شیرین می بار
 بیمه و در یکایم و حکم جن خلق که نام سوراخ جز در کتب طب خوانده و در
 انفعال بیمار چون صاحب عشته که زنده القصد عهد آن بر که و در آن
 و ششیم حبه و ن کم انجوب چینی بود و شنداده که گاه چشم بیمار نشوخی نبین
 داشت و چشمه مبتلا شد اما علاج یکم مسطور را که بجنب نسخه صحیفه قانون
 شفای دینی را ششیم میزد است طلبیده و دوی سراج الاثر و خواست کرد و چند
 پیشه فرمود که قدی صمدل رخ تر ز نام الا حنین انداخته از انکشت پادشاه

علاج آن که در شش و کمر و زدن و اینها
 بود و فکایض باطل اخلاقی تر بانی
 بربده و نذر ساعه صبا بکشید
 و منجر حوران بخت بسیار خیال
 بر خود بایند و مسلول در عهد او
 مردم بهای فکایض باطل اخلاقی تر
 پیشه کاری تدبیر او مطبوع صریح
 اما اندیشه چینی نافع تر سنگام
 طرح سنجیدن دره میخنت و بوقت
 جوشن تدریس و دارا اسک می نکینت
 میخورتا محمود و آنه خال یا ز دست
 بدال الشفاد او میگردد و برطالع طب
 بیمار الاصول نمینج اشجار و میگرد
 بیمه و در یکایم و حکم جن خلق که
 انفعال بیمار چون صاحب عشته که
 و ششیم حبه و ن کم انجوب چینی
 داشت و چشمه مبتلا شد اما علاج
 شفای دینی را ششیم میزد است
 پیشه فرمود که قدی صمدل رخ تر
 کونست که در شش و کمر و زدن
 است سوراخ جز در کتب طب خوانده
 و ششیم حبه و ن کم انجوب چینی
 داشت و چشمه مبتلا شد اما علاج
 شفای دینی را ششیم میزد است

این نسخه را در شش و کمر و زدن
 و منجر حوران بخت بسیار خیال
 بر خود بایند و مسلول در عهد او
 مردم بهای فکایض باطل اخلاقی تر
 پیشه کاری تدبیر او مطبوع صریح
 اما اندیشه چینی نافع تر سنگام
 طرح سنجیدن دره میخنت و بوقت
 جوشن تدریس و دارا اسک می نکینت
 میخورتا محمود و آنه خال یا ز دست
 بدال الشفاد او میگردد و برطالع طب
 بیمار الاصول نمینج اشجار و میگرد
 بیمه و در یکایم و حکم جن خلق که
 انفعال بیمار چون صاحب عشته که
 و ششیم حبه و ن کم انجوب چینی
 داشت و چشمه مبتلا شد اما علاج
 شفای دینی را ششیم میزد است

[illegible]

داران مردی
کتابخانه و این فارسی
موقوفه
موقوفه یارگی به
مریدان و بیگانه
بیماری و بیگانه
بیماری و بیگانه
بیماری و بیگانه
بیماری و بیگانه

مردا و ستاد
از مبداء بختان
آنگاه که انوار
باز مبداء
است مبداء
یک شانه
و در آن
میستند
و در آن

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹

خیالی متمثل شده باشد یا خضر بوده که من غیر نظر از زیارت او محروم مانده ام
سقای تاجر صاحب کشت باخ فرموده احمد متد که صدق من کجای می باشد
نسخه باغبان باغبان پسر که بزنگ صحت گل و خسته الاحباب الفل
می بودا البیانی عطار یعنی حلقه خسار من شمع بهشت بهشت بود و باد شایان
عهد خود برگی مشابهت صوت است که گویا کاتب قصا بقا قدرت
گلستان بوستان و نو خط از روی بنم گاشت و ریسمان را با الحی بر سر
بقان اسعدین مطلع الاواشده سر و حد از ان فتوی معنوی بکری
نشست بر منبر اتحاد و اراده و گداز بگویم بهشت شایان بود که بزنگ جام جم
صافی و شست با آن نینس کند می بله که در طوطی از فسانه شکوای کرد که باو
دارم و خجسته کرد است که آنکو هر یک دانه سبک سلوک چون شر گل بر چوبل ناموس
مجموعه او چشم و بعنوان کافروشی در دلتخانه که مانند مجمع الافکار عمر
نشد و برآمد و بدیدم با خفقه الاحرار و اربابان ابرار و بک می نمود
اگرچه بین رویش از غنچه انصاف چون و خشن را بر اول برسم و مضمون گلشن او بود
گلشده عاشریند التماس کرد که ای خورشید شین که از نما شایسته یوسف البخیلی
مجنون و حریفیکه از زبان حکا و دیوان شایان برده چون از خود بر شیده کار بر شای
قطعا اصل نادر وزیر که ما درم مانند ام الکتاب از کثرت رسکلیات خسته نوی منصل
فرصت سیر بهار نشان و غل تحفه الملوک بر ما پدرم در جابجاء صفا که بی چرخ من بود

三

三

[illegible]

دارد و سبب آنکه افشانی در نهال نشانی شوق آینه گنج و جرقه مقامات بنیاد
شکر مطهری قانون دان سوختی که بنگار دانه دانه دای گلوار با غنای عین
سرمد صفهان سبخت و کوشش فلان زنگوله حلق خود زخم سینه عشاق بی اب
لجه در یک نفس با ریشم ساز میدوخت مرغابی مضطرب از تری نغمه و در درو
بر لب غوغا ب میشد و خر طنبو سیسی نفیسی بر کاسه بهر آفتاب سبکشت وری و
عین بان اصول نغمات با دلی مخالف در رو و دها پیش چیده صدای خارج شکست
شکست غار و وضو از اندرین بزمی با دلی یافت از بار نفیض خجالت چنگ و خم
شده خواست که آن بخت فاش در پرده تیره و بر نهفته طنبو و دگوش یفان
گفت سبب آنکه در طرفه مقامی است نظای حسی حسینی نسبت حاضر و بدیع این نغمه
و سبب آنکه از راه است نباید که شوق این زیر برک اندر دنیا بدو زور که این
صدای میرا و در حسی این نغمه دگوش و سبب آنکه که با فعل هیچ ساز و آواز با خبر و
ناگاه آن تامل شده و آرزو زمانی ترک کجا شنی عجب و کنار رستگاری کباده
کم زور که از کشیدن حاشی قافیه رنگ چله نشینان گوشه گیر از شنی استخوان منبغ در
خود که با ضل ساقش عین بی لهای شکسته عاشقان از بخود بند میگرد و همراه گفته
برای و خن و غن جانب شهر ریت ناگاه از گردش حرج کینه تیز تر گمانی پیدا و
چشم و دکان بر کس به از بی خیال تو دو نمودار شد ترک نشن خود ریاق کرد و
سرمه خلایق قاعده فاد اندر نمی دلا چای تری می تاب کرده و سبب آنکه که در حسی عین

۴۰
 کلمات
 شکر خدا را از زبان
 و خجسته و خجسته

رایش و حرکت المذبحی هم از تو جلوه ظهور نیافت که آنسخت بزرگ باغ لاله دروغ
 می نشست از آن شیشه مداد رنگ شکرت بظلمت پیرت سحر و زناور
 سلیمانی و رخصت در اظلمه کرده آن نیر از آن آسب بوز آزرده یافته با
 افسون مبارک شد که هر چند بتاثر تقابل لیل منهار آن منقلب پایدار ماند
 بادشاه معانی چه بین این و در صورتی سختی ماسن هم از اینجا که از بسطل همو
 شیاریم و شکست زین و کی نایما یون و داوید کی نکرده ام که به از نه کیما و را
 پیامدی کشو بالا دست بیخ و ام مقرر کرده ام حاضر جوابی ساهو کا
 طاف بچه که خورشید از تاب و می تشنه شحش ان شرفی گلشن با و به این روی کا
 رنگ میبخت و بلال جنب بل ساه و بروی و مان رسکه عیسال مع و بقصو
 میشد به و من خط لب جان مشتاقان ضو این و در میگرفت و بنگام اندا
 پیشت بسان کل و بیانت ننگ داشت ضربتا و دره کمال عیار و روز و را
 از فام فردی بر کنار اتفاقا همت تماشا می طن گاشته مستعد نفر است سیاهی
 که کف خیالی از سودا سوزان و نبود و بنگام خست اشارت بسر میرو
 خود کرده شوقیه انشانو که افی صداه و در این پیچیده که یک گوشه برده دا
 تعویذ و فخط راه دانسته خود بر در طوط جاضراب گفت این قطعه با فو
 و کا غنرست که خود بخود توان لیکن ضامن مشویم تیر نوشته میدهم بهر رسم
 تا بهر سنگ بر اوت ملاقات شد بهر لالا خواهر سناه خواه هم بر در حضور

در میان آن
 خاص آن است
 که واقع است
 می باشد و اسرار علم
 در کمال عقل
 و قول از شاه شاه
 از شاه ای بود که بای
 چه از اینجا که هم
 سیه و قور و داده بود
 بیک و بیاد فانی
 بسوی نور شیدا
 که تو جنب بل ای برادر
 فلوس ساه و بروی او

کلمات
 شکر خدا را از زبان
 و خجسته و خجسته

تقدیر و تقدیر

در کینه خانه محال است شد لیکن طرح داد و برات خست و بر توفه یافت شود
که ای تند دیوانه شاه نیز قمار کجای آئی زین که از تنگی عرصه خانه و کوتاهی اسباب
مادون که چون باده که بطرف تو خاتم مقام فرین باشد بهر گیر خیزیده بیم مگر بنگاره
ضارب مضروب و بالا گشته بیم گنجایش بگیری چون تضییع غناهای شطخ
بحساب میتوان نمود معدن جوایز ششی خجسته کا اینزاده که چون
قلندر یوان ابرشت پدر نبود در قلندر نشی خود زنگوله یافته ظرافتی آشکار
که این زیارتا مناسب با بوی شما که فرجه کاغذ گیر او اشکات از مرقع شده
گذاشته باشد که اگر بطور خود بر شق ظریفی گشته و است چینی ایکتم بر سیاه کا
جاری کند از قدم شما بسایع صدای آن گاه تواند شد و خود را رنگ قلم پاک کن
و کرده سوده برو سیاهی مستو تواند کرد روشنی که از رحم زبان آن سنگ لاله سید
مانند نقطه کار با سنجش سید جوانی مختصر انتخاب کرده عرضه داشت نمود که نو
معلی القاب سلامت چه توانم کرد و بار خود ساز و سازم نقاره و نظایر امکان
نرومان حیالات بیکد و دو حازنی نداشت باز که دورنگی شده و
سسی لیده و بد او اول بوش عشقبا آن بر دوش چهره و مانند قطبهای
نشین خال دست نمی نشست از بسکه سوسوی بهر غت و سیاه رخا نیا و می سپرد
کعبین چشم را به نظر باری در شش گردانده با نجاتی مادون منو و عشقبا ری با نجات
سپهر با اضطراب منصفه بوس کنایه افند از خانه و حلال شد و جناب خجسته

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

نیکو بین
چون جانی طیار
در میان اشیان
و اینست
مهر و قوس در آسمان
بودن زخم در
از او لا یخسب امر
یعنی کاف

فانم از کمال
کمالی که در کمال
کمالی که در کمال
کمالی که در کمال

آنکه از این فتنه و دوا
در حال غیبت است
و در آن وقت که
از این فتنه و دوا
در حال غیبت است
و در آن وقت که

چون که بنام باب بیت الحرام انگاشت صبر سختی با چوب عود و ماری خرا
منتظر او نشست و در کی فاش شد که و ضوی بی بی تیره خالدار از دین ا
نایاک گشت میافت با تاج نقش دو یک کبری نشاند از دور کی سر می بخت
و چهار شد جهر آن و کی شوی او دو کانا تخته بند کرده راه خانه گرفت آن
حریف مقابل او چون مهره جفت ناب ضربیده انباشتد سر بر دهنه
منتظر نشست بعد مدت طویل که تاج خانه گیر از دربان و داده راهی شد
گفت ای زنا کار و ای شیطانی خیال نماید و در خانه دیگر آن خیر حریف
چرا مانند من نکستی که هر روز یک و یک تین در اسیر چشم غلطان گشته در
خانه ات می آمده باشی و اگر درون قماشش و اباد شای زیر خود او بود
که سلطنت اگر بزرگ آفتاب گنجینه وال بنیاد است هیچ چیز در ناری مقابل
نبود لیکن منسوس و بی گدانی خورشید و ماه و فرو شب نمی بگرد و در خط بر
زیر سر و سفید در خیمه محتاجی میدرد و هفته به قماش قابل خرج کردن بشیر تاج
می بند گاهی که بیک تاج را چنگ می کشد شاید نام تیزی غبار اگر قمار می پسند و سا
خاقان چنین میکند تیزی می و با این همه گاه شبها از اجن نگ باشد خنک و در
ایغ طول می در خلال حال در یکستن هیچ بر و بر و خورشید کفن کم بر و
تو باشد و در شیشه مقصور و اگر کرده التماس که هیچ چیز نقد بر از شیشه می و در
سست ایندن آن و بعد از آنکه شایان گاو و اوق تیسری و اینها اول سلم تاج

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳

پدر شاهزاده نور محمد میرزا
شاهنشاهی ایران

۴۸

تاریخ و تقویم
دوره شاهزاده نور محمد میرزا

به شمشیر قهرنگ اصل سنیا و زیر و باد شاه رنگ نیل نخت نخت حکمرانی
 و شماریدن چکو چو موت می بست مطایبه عطریات و حو اکبی از
 مراعی تعب و استعمال عطریات نافه و آتش سفید کرده بود و در بعضی است
 غواجه لری عنبر فام کا نو نام فرو که دامنم بر حیدر که در مثلث در محراب از آبا
 بزنگار این گل معطر که در آفتاب بنگام بخور و طبع فصل فخر چون بی انگور و صدور یا
 له شامه مثلث مانند شلوانه مقطوعه که نصفه کی کان کم کین این امیر از سید ماعی مقدر
 قابل خلاد و خضار طلا گیر که امشی کی با در خطا این ام مثلث است که بسان عجب
 بونی ارد و حواجه نتر قنبر در محبوبه عو جانی تلخ ناز گلایب مطایبه میخته التماس
 که ای مسعود بخت که صندل صهل کینه خانه زرد و چوب بان شست و عطر خصص
 پاشیدن بوانی اجزای کیس این مثلث یعنی کافور عنبر و عود اگر چه در اصل پاشند
 چین غشوش و اما اکنون که بوز و یا در گستره بخت شد مشکین ضایع کرد و بخت
 که بر بید یافت سیاه و اقیه سنگی خفته کایکی که نویسنده صدی چهار و هنر ار
 گلر لاله و ارناع میگرد و بند و زلف مشکین چ درج او بر است عشقان شاخ
 بنوشت از بجوم نگار داشت سر رشته فیض شکی که پی تی بوان جام کرده بود و
 نوکران و در لبه بانه برادر داخل جامه کی خاص نمور و بگانه خود که تلخ کمال
 او هم از روی ارقی شرح ایضا قیاس باید کرد گفت که مشب پیش بر رخت
 شجواب عالم و یا مانند تصدیان اع تصحیح الی ساین رویدام و گنگه گنگه که هر

۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱

این دایره حاصل شد
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک

نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک

نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک

نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک

نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک

نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک

نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک

نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک

نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک

نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک

نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک

برآمد و داشت تصدیق افعه و که در نقیب و ربا نگ بلند و که ای سرخ پوش مساک
باشد لکاف و طرف بعید است از روی فضل حدی میبارم که شوی بهمین دلی از
گزر برداران گرد و افیونی ترکی سوا ترکی افیونی منصبه که مسکس بهر چو
و منصبی که داشت وری در شرح جاگیر شده و اگر داشت آن امیر حاصل شد
خلاصا ایندیش است اتفاقا متخواری که شریک بیع مکان و مانند فرض خود
بفایده ای سخت پیش آمد و برای نماز چ که مسکس در ترک که متوجه بقوه
از برای افیونی محال و طلب گشته بود و یک سرفه هم کاری سرخی هم میبایست گاه
لطالع نقدی آن از اطلاق شریکینا قسم خورده گاه خجسته میباید داران این
فلو شریک شک میسر ساعتی چ که داران به بنگاله برود و شایسته خطا به
انجمن افیونی در دست تو به شکم نمیدانم کجا گزیم و خطه چن افغانان قریه مقعده
در عتاب که ای مسکس جری بوا سیر و خونت یزدیم متقاضی نمیدانم باره
اعلام کرد که حساب اصل و محاج سفره و بر وقت دیگر موقوف کن طبیب بهر شش نیست
و کیفیت دل و بر تحصیل مکان پذیر ترک گفت من نگردد که با وجود عدم اجاز
و یا قصد حاجت از حکیم علی الاطلاق شریکینا مرگت ناخاسته ام ترا بشکوه
سربه چرک شمار که در نگاه فرعی از ششگاه و چو از در پنهانی آشنا کردن چو
استیجی برگیر جان و اصلح شعر شاعری ما بهر شاعری ز راه خطا بر
صحرای لطف مشکین مانند مسکس بهر میگرفت و هیچ شعر معنی نداشت و بهر

این دایره حاصل شد
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک
و این دایره را
نصف از هر یک

بوی حسنی خالی را عیب نبود روزی محاسب شاعره از آرایش محاسن شعار خود
 ستاره و آبچرب بانی موی شکافت به نفس ماند شعر خوش از سبکی وزن و جرئت بد
 داشت که هر چند کمال اسماعیل قصیده الهام مویجا و کرده غلاق المعانی لقب
 یافت منکه چندین طرز شعر از خود تراشیده ام در حلقه شعرا حلقای الا شعرا مجاز
 علقیه خطاب از مظهری فخریه او را که بشمی نیز روشنیده از راه روشن گفت کجاست
 شعر باریک که چون موی میان سپح اصلاص ندارد پیشک ام شق کرده بافیده
 بن خمری تخلص منک خط سبز خویان ناخوانده و نا نوشته دعوی موزونی دارم و
 بار و زبانه افواضا موه نوزین گفت سخن شسته ام شعار کم که برنگ شمشیر عون نموم
 ملی منظوم است موسی از تیر زبانی کو که یکدم با صلاح آید و از اگر چه در عالم
 بریشی هم چندگاه خنجر است با صحت داشت ماورین و زما که لعاب باغی صفت
 رده جبرعل آن آجیاست و بانم خجست سواد اشعارم از سکن طالعی مانند سواد خطرات
 ام سنگ کحل انجا بهر شد و ظریف گفت خضر سادگی مد نظر داشته از راه شعر فوی بر
 بیروت گفت کرده لیکن از دهن بوی بگو و درفته با جواهر سریده اولی الا ابصار
 دوسی شوخ دیده از زینت شیمی اما دبا ما و بخود شکایت سر کرده که نامها زو را از لب
 تن داشته دانی درمی از عین خست سنجیده و مایمل رسیده ان من آورده آ
 جویم امساک مانند چشمه عینک قطره آبی از زونه ترا دیده سریده که طالع نسارا کشید
 ان دغل عین است کجلیه چشم و غدی دام و زرقدر رحم مانند مردم دیده خزان بک

بوی حسنی خالی را عیب نبود روزی محاسب شاعره از آرایش محاسن شعار خود
 ستاره و آبچرب بانی موی شکافت به نفس ماند شعر خوش از سبکی وزن و جرئت بد
 داشت که هر چند کمال اسماعیل قصیده الهام مویجا و کرده غلاق المعانی لقب
 یافت منکه چندین طرز شعر از خود تراشیده ام در حلقه شعرا حلقای الا شعرا مجاز
 علقیه خطاب از مظهری فخریه او را که بشمی نیز روشنیده از راه روشن گفت کجاست
 شعر باریک که چون موی میان سپح اصلاص ندارد پیشک ام شق کرده بافیده
 بن خمری تخلص منک خط سبز خویان ناخوانده و نا نوشته دعوی موزونی دارم و
 بار و زبانه افواضا موه نوزین گفت سخن شسته ام شعار کم که برنگ شمشیر عون نموم
 ملی منظوم است موسی از تیر زبانی کو که یکدم با صلاح آید و از اگر چه در عالم
 بریشی هم چندگاه خنجر است با صحت داشت ماورین و زما که لعاب باغی صفت
 رده جبرعل آن آجیاست و بانم خجست سواد اشعارم از سکن طالعی مانند سواد خطرات
 ام سنگ کحل انجا بهر شد و ظریف گفت خضر سادگی مد نظر داشته از راه شعر فوی بر
 بیروت گفت کرده لیکن از دهن بوی بگو و درفته با جواهر سریده اولی الا ابصار
 دوسی شوخ دیده از زینت شیمی اما دبا ما و بخود شکایت سر کرده که نامها زو را از لب
 تن داشته دانی درمی از عین خست سنجیده و مایمل رسیده ان من آورده آ
 جویم امساک مانند چشمه عینک قطره آبی از زونه ترا دیده سریده که طالع نسارا کشید
 ان دغل عین است کجلیه چشم و غدی دام و زرقدر رحم مانند مردم دیده خزان بک

بوی حسنی خالی را عیب نبود روزی محاسب شاعره از آرایش محاسن شعار خود
 ستاره و آبچرب بانی موی شکافت به نفس ماند شعر خوش از سبکی وزن و جرئت بد
 داشت که هر چند کمال اسماعیل قصیده الهام مویجا و کرده غلاق المعانی لقب
 یافت منکه چندین طرز شعر از خود تراشیده ام در حلقه شعرا حلقای الا شعرا مجاز
 علقیه خطاب از مظهری فخریه او را که بشمی نیز روشنیده از راه روشن گفت کجاست
 شعر باریک که چون موی میان سپح اصلاص ندارد پیشک ام شق کرده بافیده
 بن خمری تخلص منک خط سبز خویان ناخوانده و نا نوشته دعوی موزونی دارم و
 بار و زبانه افواضا موه نوزین گفت سخن شسته ام شعار کم که برنگ شمشیر عون نموم
 ملی منظوم است موسی از تیر زبانی کو که یکدم با صلاح آید و از اگر چه در عالم
 بریشی هم چندگاه خنجر است با صحت داشت ماورین و زما که لعاب باغی صفت
 رده جبرعل آن آجیاست و بانم خجست سواد اشعارم از سکن طالعی مانند سواد خطرات
 ام سنگ کحل انجا بهر شد و ظریف گفت خضر سادگی مد نظر داشته از راه شعر فوی بر
 بیروت گفت کرده لیکن از دهن بوی بگو و درفته با جواهر سریده اولی الا ابصار
 دوسی شوخ دیده از زینت شیمی اما دبا ما و بخود شکایت سر کرده که نامها زو را از لب
 تن داشته دانی درمی از عین خست سنجیده و مایمل رسیده ان من آورده آ
 جویم امساک مانند چشمه عینک قطره آبی از زونه ترا دیده سریده که طالع نسارا کشید
 ان دغل عین است کجلیه چشم و غدی دام و زرقدر رحم مانند مردم دیده خزان بک

سبحان الله العظيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

اشک بر لب
چشم غافل
از زاری
بوی

باشد این توله
نامش خنجر
که خنجر خنجر
چند خط

زده
ساق
بخت
بخت

باشد زین
فرج زین
مولا طوب

سعی نام طوطی
از سر
و جایی که
بعضی باشد

سعی که
بعضی باشد
مولا طوطی
از سر

کمی سیج ششیده خانه با چون نه چشم چراغ ماه و خوشید روشن میشود چشم نهاد
چراغ کوکب انتظارستی پیر و مادر خمیده نور دیده خود را عینک و ارد بر دیده
گفت ای ذره العین ازین کس قبل از نال خیر بیاید خواست که مرد هر چند چون
عقد سیاب مسک باشد در آن مهرنگ چشم عشاق مبادیدت بر سر ز
احساس آن خات بطریق تجربه بل بصارت حدائق ارباب بشنیدن بیت سر
در گردش چشم مرو معین باشد دختر مانند طفل اشک بر رفت و ده حیا در دیده
ای و حرکت پناه که نظر باریک بینی تو کرده این قلم خط بینی میکشد پیش از آنکه
کجای از این خیالات علامت و لای چشم او معاینه کنم من صدمه بخار شربت
شبهه طبعه تجمیع ساقه کو میشود موز طوبی بعضی می آید میباشند که در ده زجا
ویده ام چون دل چراغ کشته یک میگردد و مانند محمود باده علی از عالم نوش آتش و
ضیافتی نه چاشنی کاکا و لندی شکم پر و بطیبی خورده از خوش بخار شربت
پیر روشن یک سودا خام برداشت که از اشتها می خسته خود کباب گشته ام
یقرض خورشید قسم که سوگند بطعام مکان ارد از خوش گرانی بدن بطافت
شیرین شجاق اطمینان و قاعه و قاعه کلین و دیانه انا کو ارمی بند ارم
حسرت و غم کباب می مانند فیتا چراغ داغ گشته ام و از رشک مغرور و غلبه کرد
بیدار شد ام سرین بل و گاهی چشم خود ندیده ام و هرگز مانند لاله بیدار کرد و چشمی
با چوب و جزو استنسی ارم از ترش و می چاشنی از بزم معطر شیرین را سبزه

سعی که
بعضی باشد
مولا طوطی
از سر

۱۱۱ ای جای گاه مسلمانان
 تا زنده زمان سزا باشد
 پوشک دولت مگر در چاک خشک خود را هم سنگ نور محلیم میدار
 تبهانه دار بود یانه را مایه دریافت متراض و در صفت او کرده از قطع راه اساس
 گرفت از آنجا که بنور دلی دوش آخانه فاعل نگاریم نظر بر مقام دیگر دارو حالیم
 گاهی و بماند گاه مسامی غزبات را که مطابق بنسازیم حرمت هم بین می آ
 بزور منصف میشد و گاه مهر پروانه مذکرانی که حسب حکم آنان توان گذران
 ابواب ممنوعه بازنده قاطع حوش شرح من پشت جاری خست مدیم بر سر راه
 سخن عین بی انجمه در شکر خان کام که بطریق شرح صدر در راه میرفت و زری آ
 فاحشه کبیره و فلی صغیره را از کیت عمر استفسار کرد زن بکار سبقت کرد و
 مشکه میبند از رستین نمی انم از رشته ساگره چه خبر دارم بیکلن کاقد سنو
 یاد آوری علی زیر خااست رسیده معلوم میشود که جمیع کامل با هو عمرین ده
 باشد طفل فوطه را که مانع قانونگو چغل موروثی بود گفت بر کاکه این معجزه
 و صاحب حشمت بارز ریخته موی بار که هر دو پستانش از شش هزاران مغل و زرا
 مانند کعبه مسجد انباله و تمامه بر زمین افتاده باین سری آ باد پیش وکیل و از
 و بچو هم هنران کدی ضل لاری کشته از عدم تشخیص عمل فجل چهارده ساله با
 مشکه دستور العمل فی پت کرنا لاسال تحصیل کرده ام و از عدم بلوغ مانند نسیم
 سونی پت نوشت و می ناخوانده بغیر خوشن از زنیها و عن پشت یاران کم کم خورده
 گو یا سبالا چونان دیدگان از شکم ما و زنده ام و هنوز داخل دار جد موجود ایم حالم

۷۲
 در معرفت باطنی
 علم و معرفت
 در معرفت باطنی
 علم و معرفت

بالفعل بانگشت شکم ازین جلوه ای چشمه های باید گرفت که از غیال الوان اگر چه ساخته باز است لیکن از خوشگی داع جوانی زیر بریان نیست که متوجه ای باشد از روحی جمعیت اگر بر سفر نشینید و آخری مطلق است اگر نه یعنی روبرو و اکنید طعام مرغوب به پنج کفش گرم دارد و هم کرده خیال دشمنی و مغرور شکم قدری شرم و خوش شیره پستان انگیزه را از سبزه و نمکدان آب موجود است اگر نه خط و پیازه خضیتین باشد شود کردن کباب شدن نه ناز و لذت پیدا کند اما این زمان حکیم مطلق هیچ صحیح و سقیم این پیر از آن مغرور که از شستن است غذای دی باسی عدوسان طفلان از اسفند و رویشان شستن شنبو کلبی لایق بر تنه گوی میسازم غلمان بهشتی و می چند به بر روی شمع حجاب رکی آیه نشینی عارضی بی برگ باشد با حسن نج کاگو نبات که خور کندم ایشان از حو باج میگیرد و از بر نتواند شد است فکر می نظاره دارم بجای لبه کردن شیر مال پستان شکم لبان چنگال شوق لبش لایق از خط این سید خالی از اساد و پیشخور توان شد و با و آهانا تیر کی سمرقندی که سبب بخان و در پنهان موی نمایان نبود با و پیشخور ناک شیرین گفتار در موسم که با بخانه کی از سادات ترمه آنرا اندر بر مانده که مانند تر نور شهید بر سر بر و سر خور و باطن امیثا شد بعد از طعم تعریف فو که نقل محاکش است آن ساد و و با نشان و آچرب بانی کرد که قطع نظر از محاسن بگیرد و یار ما انور می بود جلالت نشان با نام هم سید که ظاهر حکو ایشک عبارت از

[illegible]

عارضی ۱۲ اسکا
 یعنی چیلر لایا ہوا ہے
 سب سے پہلے

باترین بیان شدی بسیار عجیب و غریب بود که بالفعل درین شهر انکوری حضرت و
 مقصد بیانه موجود است نمایندگان نام دار و بر هر قسم با دردت ایشان با بی
 خانه نمایان بشوی نزد آن خان کم ایشان پنجه خوار را در عورتی در دیده آب غوره سخت
 بهار گذران افکار نمایان می آید که لاله وار و داغ نافرمانی چیرش و دامنه خلیفه عباس
 برادر شاه شریک بجای را کشید سخت نشست بوزیر که از او دو مان جعفری بود گفت که
 برای خطابی از قبل معین کن من زینت بشو از سر بگیران و برده گفت خبر
 میدانم تیغ سوسنی اسخون من را بخوانی خواهی کرد اما قسم به مصحف گل که هر چند فکر کرد
 بقبی خبر نبود با لاله عنوان استیگی ندارد و هرگاه بعد واقع گردید در باب دعوت یعنی
 عالمگیر بادشاه عظیم الشان و در شاه دست قاتل حزب البحر با لشکر دریا بیکر غارت
 تسخیر حصا بیرون آید با و مصمم کرده با قبال جهانگیر از شاه جهان پوزاخش بود و
 ذات شاه با لاله بقتل رسید از ایشان که روانه تشنگی که و اثر و بروج را چون از دهانه
 است و فلوس از دم توپ و فوج نگاه زده دم که شلی فکوری به در پس نیم او سینه بجز
 سوید اسپند و دل انکوشده و شاهزاده و الامجاه محمد اعظم شاه بهادر که مانند صفت
 جواهر است و تخریج مد نظر داشت از مقدمه ادراک و ایار شنیده بدو الفقار خان مود
 که نمایان در آید با و قه عظیم بر خاست خان سطور صحیفه کامله دعوت به عظیم تمام خواند
 عرض کرد که آن غیر همین ریائی اسم اعظم ناید و خواهد شد احتیاج سستی و خوشی و به فقط
 محمد که در دست چرخ ریاست و مصحح نعمت علیان به چرخ می نویسد تا تمام بر سر من شود و نور

صحیح نامہ رقعات و مضحکات نعمت ثمان عالی

نامہ	رقعات	مضحکات	نعمت	ثمان	عالی
۱۰	۴	۱۰	۴	۱۰	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰
۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱
۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲
۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳
۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴
۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵
۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶
۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷
۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰

